

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به اراضی خراجیه بود که عرض شد مجبور شدیم یک مقدار روایاتش را بخوانیم، به ذهن می آید فعلا روایات خیلی خوب صریح همان روایت محمد ابن حلبی باشد که باز دیگه تکرار نکنیم، چون یک عده از روایات مرحوم محمد ابن مسلم در مسئله بود و در این کتب جزء روایات اراضی خراجیه آمده، عرض کردیم که این روایت محمد ابن مسلم را به اصطلاح یک تعرضی بهش شد، روایاتی که از محمد ابن مسلم الان ما داریم در این جلد جامع احادیث جلد شانزدهش عرض کردیم از شماره ۸ شروع می شود که مرحوم شیخ طوس از ابن فضال پسر، از ابراهیم ابن هاشم، عرض کردم ابراهیم ابن هاشم قابل قبول است، این معلوم می شود که مرحوم ابن هاشم یا حالا کتاب مرحوم حماد در اختیار ابن فضال پسر بوده توسط ابراهیم ابن هاشم که در این جاست توسط علی، عن علی، به هر حال باید با شواهد جورش بکنیم، اصولا روایات ابراهیم ابن هاشم در خط کوفه کم است، این طور نیست و عرض کردیم از آن ور هم در کتاب حسین ابن سعید آمده، از نسخه صفوان عن العلاء، و قطعاً عرض کردیم حالا این از کجا شده هر دو در تهذیب و استبصار است، این روایتی که هست نسبتاً روایت واضحی است، سألته عن شراء من ارض اليهود و النصارى قال لیس به باس، حضرت فرمود اشکال ندارد، ظاهراً مراد از شراء از ارض یهود و نصارا زمینی که سابقاً، چون دارد و قد ظهر رسول الله علی اهل خیبر، پیغمبر پیروز شد بر اهل خیبر، ظهر علی، و خارجهم یعنی زمین زمین، ظاهرش این طور است، مسلمان ها بود، جزء دائره دنیا اسلام بود لکن بنا شد که خود یهود آن جا کار بکنند.

علی أن یتَرَک الأرض فی أیدیهم

می گویم قصه خیبر خودش ابهام دارد، این جا هم ارض یهود و نصاری

یعملونها و یعمّرونها، و ما بها بأس

اشکال ندارد، می گویم این اشکال ندارد را هم نمی فهمیم خرید و فروش زمین، اگر این جز بلاد اسلام بوده

و لو اشتریت منها شیئاً

یکی از عجائب این است که در یک نسخه ولو اشتریت آمده، در یک نسخه و قد اشتریت آمده، البته این دو تا نسخه از دو مصدرند،

من سابقاً عرض کردم چون حالا بخواهیم وارد بشویم هم تکرار کردیم هم طول می کشد، یکی از اشکالات شیخ همین روایت محمد

ابن مسلم در کتاب تهذیب آمده، و لو اشتریت، در کتاب استبصار آمده و قد اشتریت منها شیئاً، خود امام می فرماید من هم خریدم از

ارض خیبر، یک تکه از ارض خیبر را خریدم و لذا به مرحوم شیخ اشکال شده که شیخ مثلاً روایت واحده محمد ابن مسلم را نقل

کرده در تهذیب یک جور و لو اشتریت و در کتاب استبصار قد اشتریت، من توضیحاتش را عرض کردم، این را هی تکرار می کنیم

خوب دقت بکنید، آنی که در کتاب تهذیب است از کتاب ابن فضال پسر است، آنی که در کتاب استبصار است از کتاب حسین ابن

سعید است، دو تاست، این آقایانی که اشکال کردند توجه نکردند و انصاف قصه اگر این مطلبی را که من عرض کردم درست باشد

این نهایت دقت شیخ است، خیلی دقیق است، در کتاب ابن فضال پسر بود و لو اشتریت منها شیئاً، در کتاب حسین ابن سعید بود و قد

اشتریت منها شیئاً، و این دقت مرحوم شیخ قدس الله نفسه و چه کار خوبی کرده انصافاً هر دو را برای ما نقل کرده، حالا این دیگه

وظیفه آقایانی است که بعد از شیخ می آیند، یک عده به شیخ حمله کردند که متن را خراب کرده لکن روشن شد که این حمله که

بیهوده است، می ماند دقت مرحوم شیخ و بعدش هم می ماند ما چکار بکنیم؟ بحث دیگه هم این که ما چکار بکنیم، بالاخره ما متن

حسین ابن سعید را ترجیح بدهیم یا متن ابن فضال پسر را؟ این یکی خیلی مشکل است، این که من گاهی بنده سراپا تقصیر عرض

می کنم احتمالات احتمالات، چون این در این مدت هزار سال این بحث ها نشده، وقتی نشده خواهی نخواهی ما هم گیر داریم دیگه،

نمی توانیم خیلی هم به بزرگان اصحاب.

آیت الله مددی: طبیعتا تعارض، این تعارض را عده ای قبول کردند نه اثباتی، این هم یک مبنا، این هم خوب شد شما فرمودید، مبنای کسانی که حجیت تعبدی خبر را قبول دارند چون می گویند این خبر هم سندش معتبر است آن هم معتبر است، پس ما هر دو برای ما حجت است آن وقت تعارض پیدا می کند اما روی مبنای ما که حجیت دائر مدار وثوق است وثوق برای ما پیدا نمی شود، مگر قرائنی اقامه بکنیم، به مجرد این که بگویید مثلا حسین ابن سعید شیعه بوده و نزدیک تر بوده و دقیق تر بوده، بالاخره ابن فضال فطحی بوده، این ها کافی نیست، چون من عرض کردم ما اضافه بر این ها باید یک حد وثوق و ظهور پیدا بکند، مجرد این که بگوییم ما حس می کنیم مثلا یا به ذهنمان می آید که حسین ابن سعید اداق است این کفایت نمی کند، تا به حد وثوق و اطمینان نرسد، البته انصافش به نظرم می آید قد اشتریت بهتر باشد یعنی به سیاق کلام امام می خواهد بگوید من هم این کار را کردم یک تکه از زمین خیبر را خریدم، ظاهرش این طور باشد

پرسش: خود تهذیب هر دو تا را نقل کرده؟

آیت الله مددی: این جا که از تهذیب لو نقل کرده.

پرسش: حسین ابن سعید هم جلو نقل کرده، هم ابن فضال هم حسین ابن سعید

آیت الله مددی: هر دو را از تهذیب آورده

پرسش: منتهی شبیه متن استبصار است،

آیت الله مددی: همان استبصار هم حسین ابن سعید است، در استبصار هم از حسین ابن سعید نقل کرده، تهذیب دو بار نقل کرده، یک بار از ابن فضال پسر، یک بار هم از حسین ابن سعید.

علی ای حال کیف ما کان، البته این طور که ایشان نوشته، من نمی دانم الان بتوانم بگویم، این احتمالا ولو اشتریت منها مال صدوق هم باشد فقیه، در تهذیب دارد که فلا اری بها باسا لو أنك اشتریت منها شیئا، این طوری هم دارد، احتمال می دهم، انصافش من هم نمی توانم چیزی بگویم، به ذهن می آید ذوقیاتمان قد اشتریت شاید بهتر باشد.

آن وقت یک قاعده ای را امام علیه السلام

و أیما قوم أحيوا شیئاً من الأرض أو عملوه فهم أحقّ بها و هی لهم.

این قاعده ای که احیا ارضا مواتا فهی له، این را امام با یک صورت قانونمند بیشتری می فرمایند چون در آن روایت دارد که موتان الارض لله و رسوله، ثم هی لکم منی ایها المسلمون، این جوری هم داریم، عادى الارض، عادى در زبان عرب، ما مثلاً می گوئیم آثار باستانی چون عاد خیلی قدیم بوده با این که خیلی قدیم هم نیست، عاد حدود مثلاً قبل از ظهور پیغمبر اکرم حدود نهصد سال، چون عاد حدود هشتصد سال تمدنشان بوده که از شمال یمن حاشیه دریای سرخ بگیریید تا از مکه رد می شود بالا می رود تا نزدیکی های همین اردن و آن جا این تمدن عاد است، این تمدن عاد حدود هشتصد سال بوده، صد سال قبل از آمدن پیغمبر هم از بین رفته، این می شود تقریباً نهصد سال و در میان عرب وقتی می خواستند بگویند یک چیزی خیلی قدیمی است مثل این که ما در فارسی می گوئیم عهد دقیانوس، در زبان عرب اگر می خواستند بگویند خیلی قدیمی است می گفتند عادى، عادى یعنی خیلی قدیمی، باستانی، عادى الارض، یاء عادى یاء نسبت است

عادى الأرض لله و لرسوله، ثم هی منى لکم أیها المسلمون.

به تعبیر مختلف، آن وقت امام سلام الله علیه این را یک قاعده قرار می دهند، نه فقط ایها المسلمون، ایما قوم، من خدمتان عرض کردم این را البته غربی ها به یک صورت دیگری برخورد می کنند ما حقیقتش جور دیگه است و آن این که در دنیای اسلام بعد از مثلاً همان خود ارتحال رسول اعظم کار اساسی که دنیای اسلام می خواست انجام بدهد و فقه انجام داد و بعد هم فقها انجام دادند این بود که مجموعه احکامی که در قرآن آمده و در سنن پیغمبر آمده این مجموعه تنظیم پیدا بکند به یک شکل نظام مند و قانونی پیدا بکند که هبشود بر اساس آن تمدن ساخت، مدون بشود، از حالت این که قانون همان چیزی است که امیر خواسته از آن حالت کنار برود، عرض کردم تفکر قانون اصولاً در میان انسان بر این اساس پیدا شد مجموعه ای از اموری باشد که خارج از شخصیت حاکم باشد، اصلاً فرق استبداد و مشروطه هم همین است، در استبداد هر چه حاکم و شاه می گفت می شد قانون، چیزی به نام قانون وجود

نداشت، مشروطه که آمد و لذا هم الان در زبان عربی مشروطه نمی گویند، دستوری، الملكية الدستوری، شاهنشاهی مشروطه، آن ها به جای مشروطه کلمه دُستور، دستور یعنی قانون، قانون یعنی مطالبی که خارج از شخصیت حاکم باشد حاکم هم مقید به مراعات آن بشود، و لذا اگر حاکم مقید به مراعات آن شد حاکم را نمی آمدند شخص شاه قرار بدهند چون بنایشان به این بود که مثلاً شاه فوق دایره سوال و جواب باشد، اگر می خواستند شاه را فوق دایره سوال و جواب قرار بدهند شاه را رمز قرار می دادند، مسئولیتی به اختیار او نمی گذاشتند، چون این ها می گفتند که همان مقدار که تکلیف می دهیم باید به همان مقدار هم مسئول باشد، ازش بازخواست بشود، سوال بشود، نمی شود صلاحیت دستش را باز بکنیم هر کار خواست اما ازش سوال و جواب نکنیم که تو چرا این کار را کردی لذا آمدند برای این که این کار درست بشود شاه را به عنوان رمز قرار دادند، چیزی در اختیارش قرار ندادند، به قول مرحوم نائینی فرموده بود نقش دیوار، شاه را مثل نقش دیوار قرار بدهند که هیچ کاری نکند و این پارمان یا اصطلاح امروز ما مجلس یا شورا این تصویب قوانین بکند، دولت هم، یک نظامی هم آن را اجرا بکند و چون اجرای قوانین می کند دولت مواخذه بشود، دولت مسئولیت داشته باشد، قانون در اختیارش قرار می گیرد، اگر اجرا کرد یا نکرد این را دولت باید پاسخگو باشد، شاه دیگه پاسخگو نباشد، اصلاً این تفکر اصلش این بود، حرکت مشروطه در ایران و غیر از ایران، اختصاص به ایران هم ندارد، الان در بعضی از کشور ها که مطرح می شود مراد این است یعنی مراد این است که دست شاه را کوتاه بکنند، نه این که کوتاه، بگویند شاه هر مقدار بهش صلاحیت دادیم به مقدار صلاحیت هم باید مسئولیت باشد، مسئولیت این باید بازخواست بشود، سوال جواب بشود، نمی شود شما بهش صلاحیت بدهید ازش سوال نکنید، مرحوم نائینی اگر این رساله مال ایشان باشد چون من از یکی از بزرگان شنیدم، خیلی هم عجیب بود، می گفت این رساله تنبیه الامة مال نائینی نیست، خیلی عجیب است، مطلب خلاف مشهور هم هست، یک حاج شیخ بزرگواری از تلامذه آخوند است که خیلی هم معروف بود، بنا بود بعد از مرحوم آخوند جای ایشان تدریس بکند، به نام آقا شیخ عبدالله گلپایگانی، تصادفاً ایشان یک سال و خرده ای قبل از آخوند فوت می کند، سال ۱۱۲۸، آخوند ۲۹ است، آخر ۲۹، ایشان هم فوت می کند، ایشان می گفت این رساله مال ایشان است، مال آقا شیخ عبدالله گلپایگانی است، مال نائینی نیست، فکر نمی کنم به هر حال .

به هر حال اول رساله مرحوم نائینی همین را دارد، که شاه صفات الهی پیدا کرده، لا یستل عما یفعل و هم یستلون، این شاه لا یستل عما یفعل اشاره به همین است یعنی دیگه از شاه سوال و جواب نمی شود کرد.

آن ها آمدند گفتند اگر بناست از شاه سوال نشود بهش قدرت هم داده نشود، اختیارات هم بهش داده نشود، نمی شود شما اختیارات را به کسی بدهید از شما سوال جواب نکنید، هر جا شما آمدید اختیارات دادید به همان مقدار اختیارات، چه مقدار اختیارات بهش می دهید به همان مقدار اختیارات باید سوال و جواب بشود، باید مسئولیت داشته باشد، این خلاصه این حرف است، این حرکت سال ۱۳۱۸ در ایران که شروع شد یعنی دقیقا ۱۲۱ سال قبل به قمری، آن به عنوان حرکت عدالتخواهانه بود، بعد تبدیل به مشروطه شد، سال ۱۳۲۴ هم شاه وقت هم رمان مشروطیت را امضا کرد و به مجلس داد و صحبت هم کرده، تا آن جایی که من می دانم، چون تاریخ من قوی نیست، به نظر من اولین ضبط صوتی که در ایران داریم همین است، صحبت مظفرالدین شاه است، سابقا در رادیو می گفتند، خیلی صدا سنگین هم هست، مفهوم نیست، فرمان مشروطیت را که مظفرالدین صادر کرد صدایش ضبط شده، صدای او هست، موجود است، سال ۱۳۲۴ قمری یعنی ۱۱۵ سال قبل.

علی ای حال کیف ما کان این بحثی که بود این بود، آن وقت ببینید هدف این بود یعنی این هدفی که مثلا فرض کنید در این کتابی که خراج نوشته ابویوسف، این می خواهد مسائل اراضی و مسائل مالی را برای دولت اسلامی منظم بکند پرسش: این که حاکم بازخواست بشود یا نشود اگر که خود حاکم قانون را جعل بکند ولی بازخواست هم بشود این که مشکلی ندارد، اگر که مسئولیت داشته باشد، عرضم این است که برگشت به حق جعل می کند، حق جعل مال حاکم است یا نه غیر از آن است؟

آیت الله مددی: حق جعل هم اگر به اندازه آن شد باید بهش بگویند که چرا جعل کردی
پرسش: جعلش بحث دیگری است

آیت الله مددی: خب نمی شود بحث دیگرش نکنید، یا وارد نشوید یا تا آخرش باشید.

پرسش: تابع شخص است یا تابع عناوین دیگر است؟

آیت الله مددی: آن بحث دیگری شد که چون این تفکر ریشه هایی هم در آن مسئله دارد این ها در حقیقت سلطنت مشروطه را در مقابل جمهوری حساب می کردند، در همین کتاب روح القوانين، آخه این بیشتر بر می گردد به همین حرکتی که در اروپا شروع شد، در روح القوانين سه سنخ حکومت را با هم مقایسه می کند و خصائص هر کدام را می گوید، یکی استبداد است، یکی سلطنت مشروطه و یکی هم جمهوری، در یک جهاتی ریشه های جمهوری با ریشه های سلطنت مشروطه نزدیک است اما خب بالاخره با هم فرق می کنند، روح القوانين بر این اساس نوشته شد که بهترین نحو حکومت جمهوری است. منتسکیو می گوید خصائص حکومت استبدادی را هم می گوید، خصائص حکومت سلطنت مشروطه را هم می گوید و خصائص حکومت جمهوری، این ها هر کدام یک خصائصی دارند، یک بحث دیگری شد که آمدند اصولا قانون را از شخص معین برداشتند، به اصطلاح معین یک نوع قرارداد اجتماعی گرفتند. عرض کردیم این کتاب ژان ژاک روسو هست قرارداد اجتماعی، البته از همان زمان هم بحث شد که آیا قرارداد اجتماعی قبول می شود یا نه، من برای اولین بار شاید گفتم چون مرحوم آقازیا حکم تکلیفی را اعتبار نمی داند، خلافا لمشهور اصولیین ما سنة و شیعة، مرحوم آقازیا حکم را اراده مبرزه می داند یا ابراز اراده، مرحوم آقازیا حکم تکلیفی را مثل وجوب را اعتبار نمی داند، می گوید امر واقعی است، چون اراده که یک امر واقعی است ابراز هم امر واقعی است، اعتبار توش ندارد کجاش اعتبار است، شاید برای اولین بار این حقیر سراپا تقصیر این حرف را زدم که حقیقتا حرف آقازیا دقت بشود با حرف آزان ژاک روسو یکی است چون آن هم قانون را قرارداد اجتماعی یعنی در حقیقت ابراز می داند، فقط آقازیا در مستوای عبد و مولی حساب کرده آن در مستوای اجتماعی حساب کرده، چون این نکته را تا حالا نگفتم، این نکته را عرض بکنم، ببینید در مسائل حقوقی آن تفسیر حقوقی همیشه در ذهنتان باشد، به مظاهرش خیلی کار نداشته باشید، به روحش کار داشته باشید، خوب تامل بکنید! یعنی آن که ژان ژاک روسو می گوید قانون یک نوع قرارداد اجتماعی است یعنی ابراز، قرارداد ابراز است دیگه، عقد، مردم جامعه جمع می شوند که ما به این نحو زندگی بکنیم، آن اراده خودشان را در ضمن یک قراردادی ابراز می کنند. به نظر من مرحوم آقازیا، به ذهن خودم می گویم قطعا آقازیا قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو را نخوانده، ما در این هیچ شبهه هم نداریم اما آقازیا یک ذهن عجیبی دارد، یک ذهن

جواب غریبی دارد، در حقیقت این به همان نظریه رسیده، فقط فرقی این است آقازیا می گوید ابراز اراده مولی، آن می گوید قرارداد اجتماعی یعنی ابراز یک امری که جامعه روش با هم اتفاق پیدا کردند. قرارداد ابراز است دیگه، جنبه ابراز دارد، چون می گویم کسی تا حالا نگفته، باز در بحث های اصول اشاره کردیم، به ذهن من می آید آقازیا ذهنیتش همین طور بوده و عرض هم کردیم ابراز اراده مولی با قرارداد اجتماعی هر دویشان دارای یک مشکل حقوقی هستند و آن این که مجرد ابراز اراده نمی تواند قانونیت پیدا بکند، تا پشت سرش سلطه ای نباشد، ولایتی نباشد نمی تواند قانونیت داشته باشد، این اشکالی که من می گویم به قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو هم وارد است، به آن جا هم وارد است، به مجرد این که مردم جمع بشوند یک قراردادی را بین خودشان بنویسند الزامش از کجاست؟ یک کسی بگوید من ابراز اراده کردم، کی گفت این اراده تو را من باید انجام بدهم؟ لذا ابراز اراده به تنهایی کافی نیست.

پرسش: هم می شود در مورد حکم باشد و هم در مورد اجرا باشد

آیت الله مددی: خب همین، نمی شود دیگه، نه نمی شود، بگوییم فقط ابراز اراده، من اراده ام را ابراز کردم، خب بکنم ثم ماذا؟ کی گفت باید الزام؟ پس شما یک چیزی باید بگذارید که این اراده من الزام دارد، این اسمش را ما ولایت گذاشتیم، شما در قرارداد اجتماعی حل مشکل نمی کنید، البته این اشکال به قرارداد اجتماعی در غرب هم شده، مال من نیست، نمی خواهم وارد بحث بشوم، در حقیقت شما باید یک ولایتی را فرض بکنید، بدون ولایت نمی شود، قرارداد بنفسه کفایت نمی کند، حالا این ولایت را برای جامعه بگذارید. حالا در یک کشور هایی ولایت را برای اشراف می گذارند، در یک کشور هایی ولایت را برای حزب می گذارند، این کشور های بزرگی که حزب کمونیست آن جا را اداره می کند، پس این آمده یک فرض ولایتی کرده، مجرد قرارداد نیست، حالا یک کشوری برای پادشاه و سلسله پادشاهی می گذارد، پانصد سال این پادشاه ها بودند، هزار سال مثلا من باب مثال، یک جامعه ای برای نخبگان می گذارد، همین انجمن ها و فلان و این حرف ها که هست و لذا ما معتقدیم به مجرد این که آقازیا بگوید ابراز اراده یا آن آقا بگوید قرارداد اجتماعی، هر دویشان مشکل قانونی دارند، به مجرد ابراز اراده الزام نمی آورد، الزام را باید از جای دیگر ثابت کرد و ما عرض کردیم آن چه که از قرآن در می آید اصل ولایت را به خدا بر می گرداند، این ولایت هم به حق سبحانه تعالی بر می

گردد به دو شاخه اصلی تقسیم می شود، یکی شاخه تقنین، یکی شاخه تنفیذ یا اجرا، یکی شاخه قانونگذاری، إنما ولیکم الله، این اصل ولایت و رسوله تقنین است و الذین آمنوا هم اجراست، تفسیر این ولایت این جوری است، به مجرد قرارداد اجتماعی قانون نمی شود، به مجرد ابراز اراده قانون نمی شود، حکم نمی شود، این اراده یک پشتوانه می خواهد، آن ابراز تنها کافی نیست، آن قرارداد اجتماعی هم یک پشتوانه می خواهد که الان هم در جوامع بشری همین طور است، عملا این طور است که در جامعه اسلامی مخصوصا در این شریعت مقدسه به خاطر این که خاتم شرایع الهیه هست طرح کلی این است، این باید مستند بشود به ولایت و این ولایت به هیچ احدی، به هیچ فردی، به هیچ حزبی، به هیچ گروهی به هیچ طائفه ای نمی خورد، این فقط می خورد به خدا و رسول و الذین آمنوا، به اولی الامر می خورد، منحصر به این می شود.

الان یک مقداری از بحث خارج شدم، این نکته اش را که می خواستم بگویم این بود، در دنیای اسلام، من می خواستم آن نکته را بگویم، سعی شد که این احکامی که در قرآن یا در مجموعه روایات است این بیاید شکل قانونمند پیدا بکند چون اگر شکل قانونمند پیدا کرد این فرهنگ یا تمدن می شود، بنابراین که فرق بین فرهنگ و تمدن را در این بگذاریم فرهنگ مجموعه باورهای ذهنی و اعتقادات باشد، تمدن مظاهر خارجی باشد مثل کارخانه ها و خیابان ها و پیشرفت های علمی و آزمایشگاه های علمی، اسم این را تمدن بگذاریم. حقیقتی که علمای اسلام خواستند و لذا این باید مرتب می کرد، اما اگر ما بیایم بگوییم نه فرض کنید اگر شما در اسلام مالک زمین بودید این توش مالیات ندارد دیگه، زمین مالیات ندارد اما من حکم ولایی، چرا مثلا در این نظام توش مالیات هست؟ مالیات های مختلف هست؟ همه را حکم ولایی بگوییم، حکم ولایی تمدن درست نمی کند، خوب دقت بکنید! چون شما در حوزه درس می خوانید بهتان بگویم، احکام الهی درست است نمی خواهم منکرش بشوم، حکم حکومتی هست، این تمدن درست نمی کند، ما هم الان به عنوان شیعه این جا می نشینیم، چون من می خواستم وارد بحث اراضی بشوم نشدم، حالا کلیاتش را بگویم، اگر بنشینیم این جا احکام اراضی را بگوییم اما بیایم در این احکام اراضی از مجموعه آیات و روایات و روایات اهل بیت استخراج بکنیم اما عمل بهش نکنیم یا قابل طرح در دنیای اسلام ندانیم، چند نفر باهمدیگه بنشینیم برای همدیگه این صحبت ها را بکنیم، هیچ فائده

ای ندارد، به جایی نمی رسیم، خودتان را هم خسته نکنید، هیچ فائده ای ندارد. کاری که اهل سنت، چون اهل سنت یک نکته اساسی داشتند حکومت هم دستشان بود، لذا سعی کردند، خب لذا هم می آمدند این آقا ظالم است، چرا؟ چون ما قانون را معین کردیم این نباید از این جا مالیات بگیرد، چرا آمده گرفته؟ این جا را معین کردیم از این یکی نباید بگیرد، از آن یکی باید بگیرد، لذا خوب دقت بکنید اگر ما می خواهیم واقعا الان کاری که در فقه اهل بیت انجام می دهیم ببینید این جا سوال حضرت درباره خیبر بود، اول خیبر را فرمودند بعد هم آن روایت پیغمبر، من احیا ارضا مواتا فهی له، ببینید حضرت باقر چی می فرماید:

و ایما قوم.

چون در آن جا در بعضی از نسخش دارد موتان الارض عادى الارض لله و لرسوله ثم هی لکم منی أیها المسلمون، خب کفاری که در دار اسلام هستند چی؟ یهودی؟ مسیحی؟ این ها چکار بکنند؟ تازه ببینید من عرض کردم حالا من چون این مقدمه را می گویم چون این خیلی در زمان ما موثر است، ما اصطلاحا کفار را یا حربی می دانیم یا طرف مقابلش می دانیم، آن را هم یا ذمی می دانیم، ذمی آنی است که با دولت اسلامی قرارداد ببندد و در دولت اسلامی زندگی بکند یا معاهد می دانیم، معاهد آن کسی را می دانیم که در دولت اسلامی نباشد اما دولتش با دولت اسلامی قرارداد بسته، من قوم بینکم و بینهم میثاق، این را اصطلاحا در فقه اسلامی معاهد می گویند در مقابل ذمی، مثل فرض کنید کسانی که در انگلستان هستند انگلستان با یک نظام اسلامی قرارداد دارد، شما این کار را بکنید ما هم این کار را می کنیم، شما این طور و لذا یکی از مشکلات الان دائما در دنیای ما این است مثلا اگر بیايند بگویند شما ديه يهودی و نصاری را کمتر بگیر، آن هم می گوید ما هم در آن جا ديه مسلمان را کم می کنیم، این جا کم می کنیم آن جا هم آن ها کم می کنند، این مال معاهد است، یک قسم سومی هم هست که این خیلی مهم است که اگر ثابت بشود، مسالم، اگر این ثابت بشود الان مشکلات دنیای اسلام با مسالم بیشتر حل می شود، مسالم نه ذمی است نه معاهد است، در دنیای اسلام زندگی می کند لکن عقد ذمه هم ندارد، عهد دولتی هم ندارد لکن تسلیم است، همان نظام اسلامی است، ذمه هم نمی دهد، قرارداد ذمه هم نبسته، اگر این را ثابت بکنیم، حالا نه با حکم حکومتی، حکم حکومتی حساب خودش را دارد، بتوانیم این مسالم، در اصطلاح اهل سنت گاهی مسالم آمده به

معنای مسافر، آن مسافرینی که از کشور های، مثلا مسافر کافری که وارد کشور اسلامی می شود، این را اصطلاحاً تو مسافر واردش کردند، این را به شما بگویم. چون به حد قرارداد که نرسیده، به حد ذمه که نرسیده، دولت هم با دولت نیست، این از شمال وارد کشور اسلامی می شود و از جنوب هم خارج می شود، ده بیست روز هم در کشور اسلامی است، مرادشان از مسالم این بوده لکن الان در دنیای ما مسالم خیلی دور دارد، خیلی بیش از این است، فقط مسافر نیست، این را من چند دفعه عرض کردم، دیگه این هم از زبان ما پرید حالا فعلا متعرضش بشویم، در این کتاب جامع الاحادیث چون این جا این روایتش بود چون روایتش لطیف بود گفتم بخوانم، در این کتاب جامع الاحادیث در این جا در جامع الاحادیث صفحه ۲۹۲ از دعائم آورده، ما این عنوان را نداریم، چون از دعائم آمده، عرض کردم دعائم یک کتاب عجیبی است، با این که اسماعیلی ها در مبدأ میراثشان هیچی اصلا ندارند، اصلا خود اسماعیل چیزی ازش نقل نشده، چه برسد حالا به بقیه شان، اصلا بقیه شان وجودشان هم مجهول است نه این که روایتشان، عجیب است که اسماعیل که حدود ۱۳۹ است، ۱۴۰ است که فوت می کند، از خود اسماعیل هم ما چیزی نداریم، اصلا وجود ائمه اسماعیلی ها بعد از محمد پسر ایشان اصلا روشن نیست، خود آن ها ذکر می کنند، حالا شناخته شدنشان هم اصطلاحاً بهش ائمه ست می گویند تا سال ۲۹۷ این ها در مصر ظاهر می شوند، وقتی هم که ظاهر شدند شاید سی سال بعدش یک دوره فقه نوشتند همین دعائم الاسلام، این دعائم هم روایت ماست اما این فقیه یعنی آقای قاضی نعمان این قدر ماشاالله مسلط است، حالا غیر از این که روایاتی در اختیارش بوده که ما ها هم نداریم، حالا خیلی خنده دار و خیلی عجیب است، این قدر مسلط است که این کتاب را سعی کرده یک فقه ماثور باشد غیر ماثور هم دارد، روایی باشد، دو به درد اجرای دولت بخورد، این خیلی مهم است، من این ها را می گویم تا با مقابله، خب اسماعیلی ها در مصر ۲۷۰ سال بودند، در مصر حکومتشان دویست و هفتاد سال، ۲۹۷ سرکار بودند، ۵۶۷ هم از بین رفتند زمان ایوبی، صلاح الدین ایوبی این ها از بین رفتند، دقت بکنید اما در همین مدت فقه ماثور حکومتی دارند، ولی خب قابل قیاس با شیعه نیستند، حالا خود شیعه، فرض کنید می گویند آن ها هم زیدی بودند، آل بویه زیدی بود، حالا زیدی هم باشد، ما یک حکومت ۱۱۶ ساله در بغداد داریم، ۱۱۶ سال بغداد خب تقریباً حکومت دست شیعه ها بود، سال ۳۳۴ تا ۴۵۰ که شیخ از بغداد به نجف تشریف

.....
بردند، نجف رفتند و دیگه بغداد خالی شد، عرض کنم که ما در این زمان هم نداریم، الان از زمان صفویه، شما می دانید صفویه شاه اسماعیل ۹۰۶ است یعنی الان ۵۳۳ سال حکومت فقط در ایران دست شیعه است، حکومت اثنی عشری اصطلاح معروف خودش، ۵۳۳ سال، ما هنوز مثل دعائم یک کتابی که این طور باشد هم ماثور باشد و هم جوانب اجتماعی را اداره بکند، حالا واقعا خنده دار هم هست، اصلا آن ها از خودشان ندارند، از ما گرفتند، هر چی هست از اثنی عشری گرفتند مثلاً در این کتاب دعائم دارد و المستامن یوخذ مما دخل به العشر، مستامن یک تعبیری است، همین مسالمة، کلمه مستامن همان مسالم است که اگر این کلمه مسالم را ما بتوانیم در فقه، چون من هی این نقاط را می گویم چون این نقاطی است که محل حاجت است، اصلاً اولاً تنبه پیدا بکنیم تا بعد به فکر علاجش بیفتیم، این الان مشکل بزرگ کفار را در دنیای اسلام این حل می کند.

پرسش: مستاجر را از آیه هم می شود استفاده کرد؟

آیت الله مددی: مستاجر نیست، استجارک، آن مستجیر است، غیر از مستاجر است، آن اجوف است، مهموز است فرق می کند، و إن احدٌ من المشركين استجارک، پناه به تو برد فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغ مامنه، بعدش هم آن در آیه مبارکه در خصوص مشرک است، معلوم نیست شامل مطلق کافر بشود.

علی ای حال حالا من می خواستم یک نکته را بگویم، این نکته را هم الان این جا متعرض بشویم چون دیگه پیش آمد، آن وقت ببینید امام باقر سلام الله علیه می خواهند یک قاعده ای را بفرمایند که همان حدیث پیغمبر را به صورت تمدن یا فرهنگ در بیاورند، بگویند این قاعده ای که پیغمبر فرمود برای احیا، اختصاص به مسلمان ندارد، ثم هی لکم منی ایها المسلمون، ایما قوم احیوا شیئا من الارض، روشن شد؟ یعنی کافر باشد، مسلمان باشد، اگر احیا کرد این می شود تمدن، این چیزی است که الان قابل طرح در دنیاست، این می شود فرهنگ، ظاهر حدیث ثم هی لکم منی ایها المسلمون، ظاهر حدیث این بود، امام باقر سلام الله علیه این را به صورت یک فرهنگ در می آورند، به صورت یک تمدن، هر کسی باشد کافر هم باشد فرق نمی کند، یهودی ها بودند، ببینید آن وقت این نتیجه اش چی می شود؟ هی لکم یعنی طبق قاعده باید مثلاً مالیاتی هم نداشته باشد، قاعده اولیه اش این است، هر کسی زمینی را، هر ملیتی

هر مذهبی و دینی، من حدیث را این جور: ایما قوم، احیوا شیئا من الارض أو عملوه یا کاری در زمین انجام دادند، حالا مثلا در این زمین ساختمان ساختند، احیا کشاورزی کردند یا مثلا عملی انجام دادند، جوی آب کشیدند، از آن جا این جوی آب را در این زمین کشیده دو کیلومتر تا آن جا، این جوی مال آن است، این عملوا، این عمل در مقابل آن است، البته در یک نسخه دارد و عملوها، به نظرم أو عملوه لطیف تر است، در مقابل احیاء، چه زمین را احیا بکند، کلمه احیا چون در قرآن آمده که احیا الارض بعد موتها، این اصطلاحی است که از قرآن گرفته شده یعنی زمستان که نزدیک است زمین می خوابد تابستان و بهار زنده می شود، این تعبیر احیا این است، زراعت زمین کانما این زمین زنده می شود، شما ببینید الان کوه ها، بیابان ها را ببینید، بیابان خشک و خالی است، این ها کانه مردند، این که انسان بتواند آن جا آبی بکشد، چاهی بزند کاری بکند این کانما زنده می شود.

فهم احق بها، خوب دقت بکنید، و هی لهم، اصلا این ملک این هاست، یعنی اگر ملک این ها شد اگر این شد، ببینید این می شود فرهنگ و تمدن، اگر ما این را بیاییم به طور یک قاعده بگوییم هر کسی را در داخل کشور اسلامی، البته این مطلب هست، من در مباحث اراضی سابقا هم بیست سال قبل متعرض شدیم، روایاتی که ما داریم چه از اهل سنت و چه از شیعه، در احیا شرط حاکم توش ندارد، هر کسی رفت در بیابان یک زمینی را احیا کرد ملکش می شود، اما در میان اهل سنت، این مسئله وقتی وارد اهل سنت شد ابوحنیفه هم عقیده اش این است اما شافعی می گوید نه اجازه می خواهد، مالک و شافعی و عده ایشان می گویند اجازه می خواهد، بعد در میان شیعه مرحوم شیخ در خلاف ادعای اجماع کرده اجازه می خواهد، در روایات نداریم، اجازه نمی خواهد، این هم چون مسئله ابتلائی است الان هم ابتلا دارد، منابع طبیعی، اجازه می خواهد، بدون اجازه نمی شود، مرحوم شیخ در خلاف، البته بحث هم کردند در میان کتب اهل سنت هم مفصل چون اهل سنت روایت پیدا نکردند، این گفته ظاهر روایت هر کسی را احیا بکند، آن می گوید اگر احیا بکند با همدیگه تضاد پیدا می کنند، نوشته شده چون چاپ شده نمی خواهم حالا وارد بحث بشوم چون بحث احیا اصلا کلا از بحث ما خراج است.

علی ای حال کیف ما کان پس این روایت با آن زمین، اگر آن اجماع شیخ را قبول بکنیم که در خلافت ادعای اجماع فرمودند نتیجه اش این می شود که اگر با اجازه حکومت زمینی را کافر، مسلمان هر کسی که بود، زن، مرد، احیا کرد ملک او می شود.

پرسش: این جواب شاید ناظر به همان سوال باشد که این را مسلمین به دست آوردند

آیت الله مددی: آن که یهود بودند، من ارض الیهود و النصراری

پرسش: جواب حضرت را عرض می کنم

آیت الله مددی: جواب حضرت مطلق است، حرف خیلی خوبی هم هست، خیلی قشنگ است، ایما قوم یعنی فقط فوقش یک ضمیمه می خواهد با اجازه حاکم، این فوقش ضمیمه اش همین است دیگه

آن وقت الان این یک امری است که می شود یک تمدن روش درست کرد یعنی می شود فرهنگ روش ساخت، اما این نحوی که ما الان می آئیم مثلاً، ما همه را می گوئیم حاکم آمد گفت این جا مالیات باشد، آن وقت هم مشکل حکم ولایی این است که سال به سال باید عوض بشود، حاکم به حاکم عوض بشود، مضافاً که می دانید احکام ولایی باید مبادیش کامل ذکر بشود، به چه نکته ای شما گفتید این مالیات را از این بگیریم، این قدر بگیریم، شما چه تشکیلات اداری دارید؟ این تشکیلات اداریتان مصرف مالیش، بودجه اش درست است یا نه؟ چرا از زمین عادی چنین؟ تمام شرح می خواهد، اما این یعنی این نکته ای را که ما الان در این جا داریم، البته این نکته ای که در دنیای اسلام بود منابع مالی که یکیش زمین بود حساب می شد، الان مطلبی که در دنیای فعلی بیشتر جنبه فرهنگ و تمدن پیدا کرده در دولت ها نظام بودجه ریزی سالانه است که این خودش یک بحث اقتصادی است که ای کاش این هم، چون این ایام ایام بودجه است دیگه، ۱۸ آبان است که باید بودجه را به مجلس بدهند، ای کاش این کار ها در حوزه های ما اول مطرح می شد، هم مبانی اقتصادیش مطرح می شد هم مبانی اسلامیش مطرح می شود نه در حدی که بیاییم بگوئیم غربی ها برای قوانین بودجه ریزی چی ریختند ما چکار بکنیم، نه اصلاً بتوانیم جلو برویم یعنی ابداع بکنیم حتی انتقاد بکنیم، بگوئیم این کاری که شما می کنید درست نیست و نظام بودجه ریزی باید این طور بشود، اگر این کار می شد، من می خواهم یکمی از مشکلات حوزه را

خدمتتان بگویم که اگر بناست فکری بشود ببینید کجا را باید فکر بکنید، این هی مطالب را که به نحو مختلف می گویم آن چیزی که می خواهد فکر بشود الان این است، آنی که امروز به عنوان فرهنگ و تمدن مطرح است مسئله نظام بودجه ریزی است که الان در ایران هم مطرح است و عادتاً آن چه که الان مطرح است غالباً از غرب گرفته شده، افرادی که می نویسند تفکراتشان آمیخته به تفکر، یکی دو تا نکته ممکن است اسلامی باشد لکن من به نظرم می آمد این کار همان عین آن کاری که در زمان هارون الرشید شد، در زمان خلفا شد، به اصطلاح خودشان در زمان حکام اسلامی شد، می آمدند این مسائل زمین را، مسائل معادن را به فقها می دادند و بررسی می کردند آن حاکم اجرا می کرد.

پرسش: شورای نگهبان

آیت الله مددی: حالا شورای نگهبان مرحله بعد است، مرحله اولش نیست، مرحله اولش آن را شکل اسلامی دادن، روحیه یعنی زیربناها و پایه های اسلامی برایش پیدا کردن و در عین حال که به اصطلاح آن فرهنگ معاصر، اصطلاحاً عرب ها الان اصطلاحاً می گویند جمع بشود بین معاصره و اصالت، هم ارزش ها و اصول حفظ بشود و هم فرهنگ معاصر حفظ بشود، هر دو حفظ بشود چون دیگه یکی از نقاط مهم حفظ آداب زمان است، اخلاق نسبی است اما آداب نسبی است یعنی این که زمانی یک فرهنگ معینی را به ام بودجه، ببینید ما الان در دنیای اسلام مثل همین شبیه بودجه، این ها آمدند زمین را معین کردند، معادن را معین کردند، مقدار مالی که می گیرد را معین کردند، مال را از محصول می گیرد معین کردند، مال را از زمین می گیرد، این مالیات را از اشخاص می گیرد، تمام این ها را یعنی هدف آن ها این بود که از کارهای پریشان و متفرقه دست بردارند و به صورت یک فرهنگ، به صورت یک تمدن، ما هم الان اگر می خواهیم بحث اراضی خراجی را بکنیم در حقیقت باید این کار را بکنیم، بحث اراضی را در دو سه بخشی که الان می خوانیم در حقیقت باید همین کار را بکنند، آن کاری که الان ما داریم این است، یعنی بحث اراضی را، بحث خراج را، مثلاً بگوییم اصل اولی این است که همه آن ها را مالیات بگیرد إلا در یک شرایط معین، آن شرایط هم باید از حال اجمال در بیاید، به حال تفصیل در بیاید.

.....
حالا به هر حال یکمی ما از بحث خارج شدیم برای یک مقدار، این روایتی بود که ما از محمد ابن مسلم داشتیم باز وقت ما تمام شد
فردا بقیه روایت محمد ابن مسلم را می خوانیم توضیح نهایی عرض می کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين